

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال یازدهم
شماره ۱۲۱ - فروردین ۱۳۸۹ - آوریل ۲۰۱۰

چرا ما همه با هم نیستیم

از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به بعد شعار "ما همه با هم هستیم" تبلیغ می شود و جلب نظر می کند. هر کس از این شعار بنا بر مصالح طبقاتی خویش استفاده و یا سوء استفاده می کند. تاریخچه امر بر می گردد به نمایشات اعتراضی مردم در بعد از انتخابات همیشه تقلبی جمهوری اسلامی در ایران. رژیم بربرمنش جمهوری اسلامی که از برآمد غیر منتظره مردم به این وسعت در شگفت شده بود تمام نیروهای سرکوب خویش را بکار برد تا جنبش مردم را در همان نطفه خفه کند. رهبران اصلاح طلب که خواهان آن بودند که مردم به اعمال قهر توسل نیابند و بطور مسالمت آمیز تظاهر کرده تا جنبش قابل کنترل بوده و در چارچوب نظام جمهوری اسلامی باقی بماند طبیعتاً نمی توانستند مردم را به مبارزه قهر آمیز ترغیب کنند.
فشار مردم به رژیم تنها می توانست به صورت... ادامه در صفحه ۳

جنبش خود بخودی و حزبیت کمونیستی

جنبش ۲۲ خرداد که نام سبز برخورد نهاده است منبعی برای مطالعه است. نیروهای انقلابی ایران باید تلاش کنند از این جنبش بیاموزند و از آموزشهای خویش برای مبارزات آتی استفاده کنند.

این جنبش نشان داد که فاقد دورنماست و چون مسئله سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را - رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی که جای خود دارد- در روند تحول خویش در دستور کار خویش قرار نمی دهد، نمی تواند به جلو رود. به جایی می رسد که نفسش به ته می رسد، می برد و نمی داند که چکار باید بکند. راه را نمی شناسد و کوچه انقلاب برایش بن بست است. جنبش ۲۲ خرداد به این مفهوم به ته خط رسیده است. این جنبش به عنوان جنبش اعتراضی دور خودش... ادامه در صفحه ۵

قدرت دشمن ناشی از ضعف ماست

در برخورد به جنبش اعتراضی و دموکراتیک ۲۲ خرداد در میان نیروهای میهنپرست توافق کامل وجود نداشت. بخشی بودند که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی موافق بودند. بسیاری می دانستند که برای نیل به یک جامعه دموکراتیک و آزاد باید از روی جسد جمهوری اسلامی گذر کرد و باطنا با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی موافق بودند ولی نمی خواستند در این عرصه فعالیت کنند و نگرانی خویش را از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بیان می کردند.

تا زمانیکه خواستهای مردم میهن ما به حد مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر ولایت فقیه و ماهیتا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ارتقاء پیدا نکرده بود و تصاویر خامنه ای و خمینی به آتش کشیده نشده بود حمایت این افراد و یا بخشی از جامعه از حرکت دموکراتیک مردم روشن بود. با سرکوب خشونت بار جنبش و مقابله به مثل مردم برای دفاع از خود و ارتقاء شعارها و خواستهای جنبش که مسئله کسب قدرت سیاسی را به عنوان تنها عاملی که می تواند جنبش را از بن بست کنونی بدر آورد در پیش پای مبارزان قرار می داد حمایت این بخش از مردم نیز کاهش پیدا کرد.

استدلال آنها را نمی شود با دو عبارت بی مسئولیت بی اعتبار جلوه داد.
آنها می گویند اگر... ادامه در صفحه ۲

برخورد به طبقه کارگر و کمونیسم معیار دموکراسی است

جنبش ۲۲ خرداد پیوندی با طبقه کارگر نداشت و نتوانست به یک جنبش اجتماعی بدل شود. شرکت افراد پراکنده با منشاء کارگری هرگز به مفهوم شرکت طبقه کارگر به عنوان طبقه کارگر در این جنبش نیست.

خواستهای جنبش ۲۲ خرداد خواستهای دموکراتیکی بودند که در درجه نخست مبتلابه طبقه متوسط جامعه و روشنفکران و نخبگان جامعه اند. مشکلات طبقه کارگر از جمله مشکلات اقتصادی و تلاش برای بهبود شرایط حداقل زندگیست. طبقه کارگر بطور طبیعی برای تامین معیشت خویش و برای حداقل رفاه ممکن تلاش می کند. این خواستهای معیشتی و حداقل کارگران، حتی خواستهای غیرمعیشتی... ادامه در صفحه ۸

شتری که به در خانه خواص رسیده است فاجعه ای بالاتر از هر جنایت

یکی از کسانیکه مورد ضرب و شتم مامورین عذاب جمهوری اسلامی قرار گرفت پسر کربوبی بود. شکنجه پسر کربوبی پس از به قتل رساندن محسن روح الامینی و نظایر آنها نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ سلطه خویش به کسی حتی به خودی ها نیز رحم و شفقت ندارد و "عظوفت اسلامی" را به نحو احسن در باره آنها اعمال می کند. شکنجه پسر کربوبی در عین حال زهر چشم گرفتن از خانواده کربوبی نیز هست که اگر زیادتیر از حد مجاز زبان درازی کنند رژیم ابائی ندارد تا فرزند آنها را نیز به همان جای بفرستد که فرزندان سایرین را در عرض این ۳۱ سال فرستاده است و آقای کربوبی نیز تا به امروز نیازی به اعتراض و رسیدگی به آنها نمی دیده است. زندانهای مخفی و اقدامات خود سرانه و دادگاههای ویژه روحانیت که دارای حقوق ویژه اند و... امر جدیدی نیست که تا به امروز از دیده پنهان بوده باشد. هم خامنه ای و هم کربوبی و موسوی و هم همه مردم ایران شاهد آن بوده اند.
... ادامه در صفحه ۹

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

قدرت دشمن از...

کار مبارزه بالا بگیرد و مردم در این مبارزه به لزوم قهرآمیز سرنگونی رژیم پی ببرند و جنبش گسترده شده سراسری شود و عملاً کار به جانی برسد که رژیم جمهوری اسلامی با یک طغیان عمومی سرنگون شود چه کسانی قدرت سیاسی را در ایران به دست خواهند گرفت؟

مردم خواهان روی کار آمدن یک حکومت مذهبی برهبری مجاهدین نیستند بگذاریم که این نیرو بخاطر همدستی با آمریکا و صدام حسین در داخل ایران فاقد اعتبار و ارزش و اعتماد برای رهبری مبارزه مردم و کسب قدرت سیاسی است.

آیا سلطنت طلبان با کادرهای قدیمی و لای پوست پیاز خویش به همراهی امپریالیسم و صهیونیسم جهانی برای کسب قدرت سیاسی توسل می جویند که در آن صورت جنگ داخلی صورت گرفته و کسی زیر بار رژیم سلطنتی کارگذار آمریکا و اسرائیل نمی رود. به این جهت در ایران بهر علت و شاید یکی از آنها به این علت که سازمانهای سیاسی امکان فعالیت علنی نداشته تا به مردم آموزش سیاسی داده و آنها را بسیج کنند آن بدیلی که بتواند جای جمهوری اسلامی را بگیرد وجود ندارد. خمینی به عنوان یک مظهر مذهبی و سیاسی ضد سلطنت توانسته بود هم بیاری مبارزات گذشته خویش علیه کاپیتولاسیون آمریکا در ایران و مبارزه بر ضد شاه نوکر سرسپرده امپریالیستها در ایران از اعتباری برخوردار شود و هم در میان تشکیلات روحانیت از نفوذ قابل توجهی برخوردار بود که حکم پیاده نظام گسترده ارتش وسیع وی را داشتند. وی از وجهه و اعتبار لازم برای رهبری معنوی مردم برخوردار بود و توده مردم نسبت به وی حرف شنوی داشتند و فرامینش را اطاعت می کردند. هر آنچه می توانست توسط یک حزب سیاسی قدرتمند در طی سالها فعالیت در میان مردم بوجود آید خمینی به تنهایی داشت. این بود که مسئله تبدیل حکومت شاه چندان غیر واقعی نبود و برای توده مردم به مثابه اسباب قطنما عمل می کرد. یک نوع خاطر جمعی پنهان در درون هر کس نهفته بود که مبارزات انقلابی کنونی به تغییر قدرت منجر می شود که بدیل آن نیز در طی مبارزه بندریج ساخته شده و مورد حمایت امپریالیستها نیز قرار گرفت.

امروز چنین وضعیتی در پیش پای ما نیست بویژه اینکه امپریالیستها و خصوصاً صهیونیستها و دول ارتجاعی منطقه در پی آن هستند که ایرانی متلاشی و ضعیف را در کنار خویش داشته باشند. ایران تجزیه شده و فروپاشیده مورد آرزوی همه همسایه های ایران است. شاید تنها روسیه با ایران متلاشی در جنوب مرزهای خود که به لانه امپریالیستها بدل می گردد روی خوش نشان ندهد. صهیونیستها و امپریالیستها سالهاست

که تلاش می کنند میهن ما را با تکیه به وجود ملیتهای گوناگون در درون ایران به تفرقه و تجزیه بکشانند. این نیروهای ارتجاعی بویژه در میان کردهای تجزیه طلب ایران بشدت فعالند و به آنها یاری می رسانند. دولتهای ترکیه، جمهوری آذربایجان همراه با آمریکا و اسرائیل تلاش می کنند جنبش فاشیستهای آذری را که همان گرگهای خاکستری باشند برای تفرقه و تجزیه در ایران تقویت کنند. این جریانهای ارتجاعی و ناسیونال شونیست از طریق روابط گسترده خویش، هم با فرقه دموکرات آذربایجان در زمان حیات اتحاد جماهیر شوروی و هم با سازمان امنیت "میت" ترکیه در زمان شاه در ارتباط بوده و از جانب آنها حمایت می شدند. در جنوب ایران عربستان سعودی فعال است و به نزاع میان شیعه و سنی در خوزستان و کرانه های خلیج فارس و بلوچستان دامن می زند. امپریالیستها با حضور نظامی خویش در عراق مانع از آن شده اند که ما بتوانیم به مشکلات مرزی خویش با دولت عراق پایان دهیم و با رسیدگی به پرونده جنگ تجاوزکارانه صدام به ایران همه جانبه آنرا مورد بررسی قرار داده پرونده آنرا یک بار برای همیشه ببندیم تا بتوانیم با کشور برادر خود عراق مانند همه همسایگان خویش با خوبی و خوشی و مسالمت همزیستی داشته باشیم. امپریالیستها که جای پای خویش را در ایران با انقلاب بهمن از دست داده اند تلاش دارند وضعیت قیل از انقلاب را در ایران مجدداً مستقر سازند. تبلیغات آنها تحت لوای حمایت از حقوق بشر و عملاً برای تقویت روحیات قومی و تجزیه طلبانه، حتی تقسیم سازمانهای حامی حقوق بشر بر اساس قومی از نمونه شگردهای تبلیغاتی است که می خواد از قبل زمینه فکری جدائی را در افکار ایجاد نماید و کرد و فارس و ترک و کرد را در مقابل هم قرار دهد. تبلیغات نفرت ضد فارس توسط ناسیونالیستهای آذری که هم اقتصاد ایران را در دست دارند و هم عامل بزرگ قدرتمندی در راس حکومت برای سرکوب همه خلقهای ایران هستند بهترین نمونه برای ریاکاری این تفرقه افکنان است که در زیر لوای حق ملل در تعیین سرنواخت خویش خواهان تجزیه ایران و بازگذاشتن دست امپریالیستها و صهیونیستها در چپاول و غارت ممالک کوچک و ضعیف قابل بلع در منطقه هستند. سیاست امپریالیستها و صهیونیستها یوگسلاویزه کردن ایران است.

آن بخشی از میهنپرستان ایران که از آنها سخن رفت بر این نکات غیر قابل انکار تکیه می کنند و از ترس تجزیه ایران، از ترس نابودی ایران حاضرند سلطه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را تحمل کنند. آنها می گویند چون ما بدیلی، جایگزینی برای این رژیم نداریم ممکن است وضع بدتر از این شود و ما به همین وضع کنونی نیز در آینده

غبطه بخوریم. پس باید از افراطی شدن جنبش که سرانجام مسئله کسب قدرت سیاسی را به طور زودرس در دسترس ما قرار می دهد پرهیز کنیم. باید مبارزه را در کادر نظام کنونی محدود نماییم و به سرکوبهای رژیم تن در دهیم. بنظر آنها ما در اینجا امکان انتخاب نداریم که بتوانیم میان بد و خوب با اراده عمل کنیم. سخن بر سر بد و بدتر است. از این جهت این عده با تکیه بر خطرانی که ایران را تهدید می کند به ناملامت، سرکوبها، فقدان امنیت، خودسریها، استبدادهای مستبدهای ریز و درشت تن در می دهند. وضعیت آنها حکم همسری را دارد که از ترس نابسامانی، از ترس از دست دادن کودکان، از ترس بی آیندگی آنها به همه خشونت‌های مستبدانه شوهر تن در می دهد و صدایش در نمی آید.

نمی توان بر همه این واقعیات چشم فروبست و آنها را که پرسش میلیونها انسان است بی پاسخ گذاشت و راهی برای حل مسئله ارائه نداد.

ریشه مشکلات بر شمرده در ایران در آن است که رژیم جمهوری اسلامی علیرغم اینکه رژیم ارتجاعی، عقب مانده و ضد بشری است نوکر امپریالیستها و صهیونیستها در منطقه نیست. امپریالیستها مترصدند که با تسلط سیاسی بر ایران گذرگاه نفت خلیج فارس را به کف آورند و از این طریق کنترل خویش را بر اروپا و چین و ژاپن افزایش دهند. ایران نقش کلیدی در منطقه دارد. ایران از نظر راهبردی هم برای چین و روسیه و هم برای اروپا و آمریکا اهمیت وافر دارد. یک ایران قدرتمند خار چشم اسرائیل است که خواهان ملتهای عقب مانده، اسیر و پراکنده است تا بتواند نقش سلطه جویانه خویش را در منطقه حفظ کند. اگر در زمان شاه که نوکر امپریالیستها بود امپریالیستها خواهان ایرانی یکپارچه و قدرتمند بودند، امروز معلوم نیست که صد در صد بخواهند همان سیاست را در منطقه ادامه دهند. تجربه این چند سال نشان می دهد که آنان مانند کاسبکاران چندین حساب باز کرده اند و از فکر تجزیه طلبی و تفرقه افکنی و جنگ حیدری و نعمتی غافل نیستند و از آنها برای مقاصد شوم خود استفاده می جویند. این دسیسه ها بخاطر ایجاد و اعمال فشار به ایران برای کسب امتیازات بیشتر برای آنها ضروری است و بر اساس سیر تحولات می توانند از این سیاست دست کشیده و یا آنرا تعمیق بخشند. امپریالیست آمریکا پایگاه راهبردی خویش را بعد از انقلاب بهمن در ایران از دست داده است و هنوز نیز ایران در سایه چتر امنیتی امپریالیست آمریکا قرار دارد. آنها اگر بتوانند رژیم ایران را رام کرده در دست بگیرند و از پی روی کار آوردن سلطنت طلبان نباشند سیاست موفقیت آمیزی را به اجرا ... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

قدرت دشمن از...

در آورده اند.

نیروهای اپوزیسیون انقلابی و نه تقلبی ایران با این تضاد دست بگریباندند. بنظر حزب ما راه حل را هرگز نباید در منفعل بودن، در عقب نشینی، در تسلیم شدن به شرایط، در دلهره و بی دورنمایی جستجو کرد. تا کسی برای تغییر شرایط برنخیزد شرایط بدون شرکت فعال انسانها تغییر نخواهد کرد. وظیفه ما به قول مارکس تفسیر جهان نیست تغییر جهان است. خطرانی که پاره ای ایرانیان بر می شمارند خارج از ذهن ما وجود دارند چه ما برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فعالیت کنیم و چه نکنیم و حتی اگر ما خود به عامل جمهوری اسلامی بدل شویم و برای آنها کار کنیم باز معلوم نیست بتوانیم جلوی خطرات بر شمرده را که مستقل از ما و با حمایت عمال بیگانه وجود دارند تا زمانیکه رژیم جمهوری اسلامی این سیاستهای ارتجاعی و ضد بشری و ضد دموکراتیک را اعمال می کند بگیریم. این است که بهر صورت راه حلی که پاره ای میهنپرستان ایرانی پیشنهاد می دهند نمی تواند راه حل درستی باشد زیرا اساسا راه حل نیست پیشنهاد خانه نشینی و تسلیم شرایط شدن است. تخریب جمهوری اسلامی، نقض حقوق دموکراتیک خود عواملی است که می تواند روند تجزیه در ایران و دشمنیهای ملی و قومی و تخریب امپریالیسم و صهیونیسم و... را افزایش دهد.

تنها راه حل منطقی شرکت در مبارزه برای سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است. در این مبارزه نیروهای انقلابی باید مرزهای خویش را با امپریالیستها و صهیونیستها روشن نگاه دارند تا مورد اعتماد مردم ایران قرار بگیرند. در این مبارزه باید تمامیت ارضی ایران را برسمیت شناخت و مبلغ وحدت دموکراتیک خلقهای ایران بود و نه مبلغ تجزیه طلبی. در یک عبارت باید مبارزه دموکراتیک را با مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی پیوند زد و خواستها و شعارهای متناسب با آنرا پیدا کرد. تنها در روند مبارزه است که امکان پیدایش یک گزینش انقلابی و یک بدیل قابل اعتماد و قابل احترام عموم ممکن است. این بدیل، باید از درون مبارزه ما آگاهانه و سازمان داده شده بیرون آید. این مبارزه است که روز امتحان برای عرضه قابلیتهای رهبری زمینه را فراهم کرده است. بی مایه پنیر است.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی یک امر بلاواسطه نیست که ما را آن چنان مُسخر کند که از اتخاذ تصمیم باز داشته و ما را مجبور به اتخاذ روشهای عجولانه و نادرست نماید، عنقریب بودن فرضی این پدیده را نمی شود وسیله ای کرد برای نفی کامل سرنگونی جمهوری اسلامی و همواره از انتخاباتی به

انتخابات تقلبی دیگر رفت، بین بد و بدتر بد را برگزید و آنها را تائید نمود و منتظر ظهور امام زمان شد. ممکن است سالهای مدیدی طول بکشد تا بتوان به سرنگونی این رژیم موفق شد. سرنگونی این رژیم در عین حال می تواند همه زمینه های مخربی را که برای تفرقه و تجزیه بوجود آمده است از بین ببرد. این سرنگونی می تواند زمینه وحدت دموکراتیک خلقهای ایران را فراهم نماید. این سرنگونی می تواند خطر تجاوز امپریالیستها را در مقابل نیروی لایزال خلق که بیشمار است و حاضر است از وطنش دفاع کند به حداقل برساند، ولی برای نیل به این سرنگونی باید لزوم این سرنگونی را تبلیغ کرد و اگر مردمانی پیدا شدند که آنرا بر زبان آوردند نباید آنها را منع کرد بلکه باید آنها را تشویق کرد و نشان داد که چه خطرانی ایران را در صورت بقاء این رژیم تهدید می کند و چرا باید سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را در کادر یک مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی به انجام رسانید. این تنها امکانی است که می تواند به پیروزی منجر شود. البته هیچکس از روز نخست نمی تواند پیروزی در مبارزه را از راههای پیشنهادی تضمین کند زیرا مبارزه اجتماعی یک مبارزه و زورآزمایی سیاسی است. در این زور آزمایی به نیرو و قدرت نیاز است، به حمایت مردمی و پذیرش قهر انقلابی نیاز است. مسئله پیروزی کی بر کی به آرایش و تناسب نیروهای طبقاتی ربط دارد. کسب قدرت سیاسی مانند جنگ است و تمام قوانین جنگ در رابطه با آن اعتبار دارد. ولی یک چیز را می شود از قبل گفت آنها که کاری نمی کنند همواره در اشتباهند و آنها که فعالند و برای زندگی می رزمند می توانند اشتباه کنند. ولی این تنها راه نجات و پیروزی است.

چرا ما همه با...

توده ای و با انبوه جمعیت باشد. حضور بیشمار مردم در این تظاهرات که تا چند میلیون نیز افزایش یافت نشانه قدرت مردم بود که می توانست در میان حکومتگران ایجاد نگرانی و وحشت کند، که کرد. رژیم می خواست این جنبش توده ای را سرکوب کرده، با وحشیگری مانع از آمدن مردم به خیابانها شود و عامل زور را در مقابل تراکم جمعیت قرار دهد. شعار "ما همه با هم هستیم" مصرع دوم شعاری بود که می گفت:

"نترسید! نترسید! ما همه با هم هستیم".

"نترسید! نترسید! نترسید!" روی سخنش با مردم است که می گوید ما باید بدون ترس در صحنه حاضر شویم و تاکتیک و مانور رژیم را درهم شکنیم. این شعار به مردم روحیه می داد و همه می دانند که حضور توده ها در صحنه و جنبش توده ای قانونمندی روانی

توده را بدنبال دارد که کاملا از روحیه حاکم بر افراد جداگانه متفاوت است.

در یک جنبش توده ای قدرت جمع به نمایش گذارده می شود. قدرت عمومی، قدرتی که در همه این احساس را بوجود می آورد که راه من ادامه دارد و اگر من بر زمین اقم سنگرم از دست نمی رود، این است که ما "بیشماریم" و آنها اقلیتی مسلح ناچیزی بیش نیستند که تنها بر یک لایه اجتماعی نازک تکیه کرده اند. در یک مبارزه توده ای، هر فرد جداگانه، احساس جمعی و قدرت بیش از توانائی فردی در حالت عادی دارد. در مقابل عظمت جنبش توده ای که آماده فداکاری و از جانگذشتگی است به خود اندیشیدن بسیار حقیر به نظر می آید و نفس حضور در جنبش مانع از آن است که این تفکر بی مقدار در مخیله کسی جا باز کند. "نترسید! نترسید!" در عین حال تقویت روحیه متقابل است تا درجه مقاومت انسانها را افزایش دهد. مانند آن است که سربازانی که عازم جنگند سرودهای ملی و احساس برانگیز می خوانند و زمزمه می کنند زیرا این سرودها نه تنها از نظر سنتی بلکه از نظر تجربی نیز ارثیه گذشتگان است و برای آنها تاریخی از مقاومت و انسانیت را با خویش حمل می کند و به سایرین نیرو می دهد. این یک نیروی تاریخی است که در حافظه انسانها حفظ شده است.

به تاریخچه امر و شرایط مشخص پیدایش این شعار که نگاه می کنیم متوجه می شویم که نیروهای ضد انقلاب که همیشه در پی تحریف تاریخ اند در پی آنند که این خواست روشن را به گونه ای که دلبخواهانه است تفسیر کنند.

سلطنت طلبان که نیروئی وامانده بودند که تنها با پول سنای آمریکا و سازمانهای جاسوسی ممالک امپریالیستی و صهیونیستی به روی پای اجنبی ها ایستاده اند از این شعار "همه با هم" بسیار مسرور شده اند. سلطنت طلبان را انقلاب شکوهمند بهمین از سریر قدرت بزیر آورد و به گماشتگی آنها بر ضد منافع ملی ایران و همدستی با امپریالیستها، به حکومت مرگ و کشتار، به حکومت نقض حقوق بشر، به حکومت استبداد فردی و بی احترامی به قانون، خاتمه داد. مردم ایران این تفاله متعفن را با قهر انقلابی به زباله دان تاریخ افکندند و مقاومت خونینش را درهم شکستند. مردم ایران سلطنت را برای همیشه در تاریخ ایران منقرض نمودند. همدستی با سلطنت طلبان به معنی تف سر بالا به معنی نفی انقلاب ایران، به معنی خیانت به منافع ملی ایران بود و هست. کسی که با سلطنت طلبان تحت لوای همه با هم همدستی می کند نه هوادار دموکراسی و نه هوادار حقوق بشر و آزادی است. این عده برای استقلال ایران و عدالت اجتماعی تره هم خورد نمی کنند. تلاش سلطنت طلبان... ادامه در صفحه ۴

کشتار مردم ایران، جنایت علیه بشریت است

چرا ما همه با...

که مانند جذامی ها از صفوف مردم ایران طرد شده بودند، این بود که مجلسی شوند، تلاش آنها این بود که نخست سری در سرها پیدا کنند تا موفق شوند سر مخالفان را یک سرو گردن در فرصت مناسب کوتاه کنند.

آنها خواهان آنند که تاریخ به عقب برگردد. طبیعتاً یک چنین تفکر ضد انقلابی را به صراحت بر زبان نمی آورند زیرا ریاکارند. آنها ترجیح می دهند از در عقب وارد شوند و بتدریج فضای سیاسی را با خریدن مزدوران و درهم و صله بگیران مسموم کنند.

اندیشمندان آنها نخست با این اندیشه به میدان آمدند که شرط دموکراسی آن است که سلطنت طلبان هم دارای همان حقوقی باشند که مخالفین سلطنت طلبان و باید به آنها مجدداً این بخت را داد تا پادشاهی مضمحل شده ایران را و این بار از طریق "دموکراتیک" به قدرت برسانند.

آنها کارزار همه پرسی را راه انداختند و مزدورانشان فریاد زدند که باید در یک همه پرسی امکان انتخاب میان سلطنت و جمهوری مطرح شود و سپس در حالی که از همه می خواستند که جمهوری را دست آوردی نکوهیده و زشت تبلیغ کنند و آنرا جمهوری ارثی می خواندند خودشان از سلطنت ارثی متکی بر خویشاوندی خونی به حمایت بر می خاستند. آنها برای به لجن کشیدن جمهوری از جمهوری استبدادی و ارثی سخن می راندند ولی جرات نداشتند نام واقعی این جمهوری را که همان جمهوری سلطنتی است بر زبان آورند. یک جمهوری استبدادی و مبتدل تنها می تواند با یک رژیم سلطنتی مقایسه شود. یک جمهوری مبتدل و زشت، یک جمهوری استبدادی و غیر دموکراتیک تنها می تواند خواهرتوامان سلطنت باشد و نه بهتر.

اندیشمندان سلطنت وقتی در این عرصه نیز شکست خوردند با تئوری مبارزه نسل ها به میدان آمدند به این معنا که نسل قبل از انقلاب حق ندارد برای نسل بعد از انقلاب تعیین تکلیف کند. حتی حق ندارد تجربه خویش را به نسل بعد از انقلاب منتقل کند زیرا که در این صورت همه جنایتها و خیانتهای رژیم استبدادی سلطنتی در حافظه تاریخی می ماند و این مغایر خواست سلطنت طلبهاست که به عده ای الاغ نیاز دارند تا بارشان را بکشند. مدتها اندیشمندان سلطنت طلب، نسل جوان را در مقابل نسل پیر قرار دادند و تحریک کردند و نسل جوان مضحک و مسخره ای در مخیله خویش ابداع نمودند که با پدران خویش و یا در کنار پدران توبه کرده خویش که هیچوقت بند احساسی نسبت به مردم ایران نداشته اند، گریبان دریدند که یک شاه دموکرات بهتر از یک رئیس جمهور مستبد است. آنها نمی گفتند چرا نباید مردم

ایران برای استقرار یک جمهوری دموکراتیک، برای استقرار یک رئیس جمهور دموکرات فعالیت کرده و جانفشانی کنند به جای آن که مرده ها را برای فروش بزرگ نمایند. آنها نمی گفتند و نمی گویند که چرا مردم ایران نباید به نبش قبور بپردازند و ارواح پوسیده شاهنشاهی را برای حکومت کردن بر مسند بنشانند. آنها نمی گویند که چرا نباید به جلو رفت، جمهوری را ساخت و آنرا به بهترین نحو دموکراتیک کرد و از ویژگی دموکراتیک آن حفاظت و حمایت نمود. آنها هنوز نگاه به عقب دارند، عقب گرا و مرتجع هستند و از تجربه تاریخ نیاموخته اند. به مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران نگاه کنید هنوز که هنوز است در مورد خیانتها و جنایتهای پدرش سکوت کرده و به جعل تاریخ و فرار از پرسشهای گزنده مشغول است. وی در کلاسهای آموزشی شرکت می کند تا برای فرار از بحث و پاسخگویی جعلی به تاریخ دوره ببیند. این دروغگو، تحریف گر و هیولای کوچک که همه ساواکیهای گذشته، همه مامورین سرکوب و شکنجه و مشاوران خودفروخته و مستبد را دور خود جمع کرده باید پادشاه "دموکرات" ایران شود.

این تئوریهای ارتجاعی تقابل نسل ها نیز با بزرگداشت ۱۶ آذر در ایران توسط دانشجویان، رفتن جوانان بر مزار دکتر مصدق، حمایت از دکتر مصدق و سخن راندن از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد و... با شکست کامل روبرو شد. معلوم شد نسل کنونی از رژیم سلطنت متنفر است و خیانتهای این دودمان خود فروخته عامل امپریالیسم و صهیونیسم را فراموش نکرده است. انقلاب ایران هنوز بپایان نرسیده و نسل جوان ایران خوب فهمیده که با تکامل انقلاب به جلو برود و نه اینکه در قبرستان تاریخ بدنبال "دراکولا" باشد.

مردم در روز ۲۲ خرداد به صورت میلیونی به خیابانها آمده و از جمهوری ایرانی سخن راندند. این خواست انکار اسلامیت و پادشاهی است، این خواست تکامل انقلاب ناتمام ولی شکوهمند بهمین است. این شعر یعنی: مرگ بر شاه، مرگ بر نظام سلطنت، زنده باد پیشرفت تاریخ، زنده باد حرکت به جلو، مرگ بر پست رفت و رجعت به قهقراء. آنها گفتند "مرگ بر ستمگر چه باشه چه رهبر". آنها گفتند "ما میگیم شاه نمی خوایم خامنه ای رهبر میشه"، آنها شعار مرگ بر شاه را به مرگ بر خامنه ای ارتقاء داده اند و این هر دو شعار بیان خواست انسانی مردم ایران است که می خواهند ایرانی بدون درنده خویان و ددمنشان و دزدان و راهزنان و کلاشان بسازند. و... این سخنان نسل جوان به روشنی نشان می دهد که مردم خواهان سلطنت و رجعت به قهقراء نیستند. نسلی که

از یک انقلاب بزرگ و تاریخی زاده شده است نمی تواند استفراغ خویش را تناول کند. نسل جوان ایران مانند آن خودفروختگان و قلمبدهستانی نیست که در زیر چتر پهلوی و سنای آمریکا به منافع دیروز و امروز و فردای ایران خیانت می کنند. مبارزه مردم ایران در ۲۲ خرداد تودهنی محکمی بود به روشنفکران خود فروخته ای که در آمریکا و اروپا در پی اعاده حیثیت از رژیم پهلوی اند. این مبارزه خط بطلانی به دارودسته های شعبان بی مخی و حامیان کیهان لندنی آنها کشیده است.

سلطنت طلبان شکست خورده که تمام دسیسه هایشان بی اثر مانده بود این بار با طرح خواسته "ما همه با هم هستیم" فوراً آنتهایشان تیز شد و تصور کردند می توانند از این خواسته که در فضای مسموم و آکنده از سرکوبی که رژیم جمهوری اسلامی فراهم آورده بود شکل می گرفت، استفاده کنند. آنها فوراً دست بکار شده و تبلیغ کردند که همه ما در خارج از کشور باید با هم برضد جمهوری اسلامی مبارزه کنیم. نیروهای فاقد اصولی نیز بودند که مرعوب وضعیت کنونی شدند و چتر حمایت از سلطنت طلبان را بدست گرفته و به آرایش چهره آلوده آنها پرداختند. سلطنت طلبان می خواستند خویش را از انزوای سیاسی نجات دهند، از بی اعتباری خویش بکاهند، خویش را هوادار دموکراسی، آزادی و استقلال ایران جلوه دهند و این شرایط بهترین وضعیت را برای آنها فراهم می آورد. سلطنت طلبان می خواستند که زشتی همدستی با آنها در خارج از کشور زدوده شود. ظالم و مظلوم در کنار هم قرار بگیرند و مرزهای روشن اپوزیسیون مخدوش شود.

ولی شعار "ما همه با هم هستیم" مردم ایران و نسل جدید به معنی همه با سلطنت طلبان هستیم نیست برعکس به مفهوم آن است که همه ما باید باهم انقلاب بهمین را کامل کنیم و آنرا به اتمام برسانیم. ما همه با هم نیستیم تا رژیم تنگین سلطنت را بر سر کار آوریم و از آنها تجلیل کنیم. ما همه با هم هستیم تا رژیم جمهوری اسلامی را در گور بزرگ محمد رضا شاه در قاهره بگذاریم. درسهای نسل جوان ما از سی سال رژیم جمهوری اسلامی این بود که از سلطنت دست بردارند و به خواست مردم تسلیم شوند. ببینند که انتخابات تقلبی در زمان شاه و دادگاههای شاهنشاهی نظامی در بسته و دربار برای دستگاه سلطنتی هیچ چیز به ارمغان نیاورد و برای انتخابات تقلبی رژیم جمهوری اسلامی نیز چیزی به ارمغان نخواهد آورد. آنها از این سی سال آموختند که باید به ویرانگری خاتمه داد و بیک جمهوری ایرانی بر گور پادشاهی و اسلامیت سلطنتی تن در داد. آنها از این سی سال... ادامه در صفحه ۵

زندان و شکنجه و اعدام از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بر می خیزد

چرا ما همه با...

آموختند که باید مانند پدران خویش آماده نبرد شوند و دیکتاتورها را با زور از مسند قدرت به زیر بکشند تا بشریت نجات یابد. آنها حاضر شدند راه پدران خویش را ادامه دهند و شیخ را در کنار شاه دفن کنند. نسل جوان آموخته است که باید در عمل و در کلام وحدت داشته باشد و این وحدت در نابودی مستبدهاست. جنبش مردم ایران برخلاف تحریف کنندگان تاریخ زنده کنونی، جنبشی نیست هر دمیل که هرکس در آن حرف خود را بزند و از ظن خویش یار آن شود. هوادار اسرائیل و آمریکا در کنار مبارزه ضد امپریالیست و ضد صهیونیست جانی ندارد. جنبش توده ای کنونی مرزهای خویش را روشن کرده است و کسی را در درون خویش جا می دهد که جمهوریخواه است، ایرانی است ضد شاه و شیخ است و برای دموکراسی، آزادی، استقلال ایران و تمامیت ارضی آن و عدالت اجتماعی مبارزه می کند. مردم ایران وظیفه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وظیفه ملی خویش می دانند و نه در همدستی با امپریالیستها و صهیونیستها. آنها نه از تحریم ایران مسرورند و نه از تجاوز امپریالیستها برای سرکوب حقوق قانونی ایران اظهار شعف می کنند. این آن مرز روشنی است که میان همه آن ایرانی ها که با هم هستند و همه آن اجنبی پرستان که می خواهند این وحدت میهنی را برهم زنند بوجود آمده است. آنها که جمهوری ایرانی را به عنوان خواست حداقل نسل جوان سی سال بعد از انقلاب نمی پذیرند و این تجربه تاریخی را نفی می کنند نمی توانند هوادار ایران باشند و اگر در درون جنبش نیز حضور فیزیکی دارند بیشتر عامل نفوذی اند. جنبش ۲۲ خرداد مغایر انقلاب بهمین نیست مکمل آن است

جنبش کمونیستی...

چرخ می زند، قربانی می دهد ولی نمی تواند از این دایره بسته بیرون رود. کلید بیرون رفتن از این زندان خود ساخته، ارتقاء خواستها و بیان شعارهای مناسب و طرح اهداف و گامهای بعدی مبارزه است که ما را به این اهداف نزدیک کند. طبیعتاً نمی شود وقتی توده مردم هنوز به خواستهای نرسیده اند از آنها سبقت گرفت و خواستهای را طرح کرد که گوش شنوایی برای آنها یافت نمی شود. تفکر چریکی را باید در مبارزه انقلابی بکنار گذارد چون انقلاب کار چریکی نیست کار توده مردم است. باید توده مردم را بسیج کرد و شعارهای مناسب را زمانی طرح کرد که زمینه پذیرش آن فراهم شده است. البته حرف درست را باید همواره

نادانی و حماقت عمومی برسیمت نمی شناخت. آنوقت تا به امروز مذهب و روحانیت به عنوان یک قشر انگل هنوز بر جوامع بشری آویزان بود و از خون مردم تغذیه می کرد و به جنایاتش ادامه می داد. سالها روشنفکران عصر روشنگری در اروپا با روشهای علمی و اکتشافات و برملا کردن تناقضات مذهبی و افشاء گری در مورد مذهب بجائی رسیدند که بگویند مذهب امری خصوصی است. حماقت فردی را نمی شود به تمام جامعه سرایت داد و از همه خواست ضد دانش و تجربه بشری شده و نادانی و حماقت را به عنوان یک فضیلت بپذیرند. مذهب تنها یک امر خصوصی است و حق ندارد حقوق انسانها را پایمال کند. آنوقت بود که در مبارزه با مذهب جوامع مدنی شکل گرفت، حقوق انسانها که تا آنروز فاقد آن بودند تعریف شد و در قوانین بازتاب یافت. آیا می شود به این بهانه که مردم میهن ما مذهبی هستند مبلغ و مروج حماقت بود؟ آیا می شود مذهب را که چیزی جز خرافات نیست و امری ضد علمی بوده و برد تحمیق عمومی می خورد ستایش کرد و به حریم آن چون مردم هنوز آنرا "محترم" می دارند نزدیک نشد؟ طبیعتاً هرگز نمی توان چنین کرد. در اینجاست که ما با دو سطح از مبارزه روبرو هستیم. کارترویجی، طولانی و روشنفکرانه و کار تبلیغی و در خواستهای فوری زمانیکه شرایط این تحول به وجود آمده است.

در ایران رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار است. مبارزه روشنگرانه بر ضد مذهب وظیفه دائمی ماست ولی خواست مرگ بر دیکتاتور مذهبی، مرگ بر ولایت فقیه، جدائی دین از دولت، انحلال شورای نگهبان، انحلال دادگاه ویژه روحانیت خواستهای مشخصی هستند که در یک جنبش توده ای با توجه به ارتقاء سطح آن می توانند به عنوان شعارهای تبلیغی که مردم خواهان تحقق آنند طرح شوند. در اینجا ممارست و کیاست یک سازمان رهبری کننده مطرح است. انقلابی کسی نیست که همه شعارها و خواستهای دور و نزدیک و غیر قابل تحقق در شرایط فعلی را برای رو کم کردن رقیب سیاسیش طرح می کند. این جریانها ضد انقلابی، بی مسئولیت اند و اساساً باید لزوم هویت خویش و انگیزه حضور خویش را توضیح دهند. انقلابی کسی است که واقعبینی انقلابی دارد، تنها یک گام از توده ها جلوتر است و تحولات را با دست توده ها می خواهد به انجام برساند. انقلابی کسی است که اساس تئوریهای انقلابی نظیر مارکسیسم لنینیسم را به زیر پرسش نمی برد، به ترویج آن می پردازد و سپس در شرایط مشخص شعارهای انقلابی مشخص را از آنها نتیجه می گیرد. یکی دیگر از ... ادامه در صفحه ۶

طرح کرد فقط باید توجه داشت که چه شعار و خواستی را در چه زمان و در چه شرایطی از تحول جنبش مطرح می کنیم. اینکه رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم سرمایه داری است و باید سرنگون شود، اینکه سوسیالیسم راه نجات بشریت است نظریاتی است که باید به عنوان وظیفه روشنگری همواره آنرا ترویج و تبلیغ کرد چه مبارزه آشکاری وجود داشته باشد و یا نداشته باشد، چه مردم در خیابانها باشند و چه نباشند، کار روشنگری تابع زمان نیست باید آنرا به عنوان وظیفه همواره انجام داد و پیگیر آن بود، ولی اینکه این خواستها را به صورت اقدام فوری توده ها در آورد و در جنبش توده ای طرح کرد تا جنبش را گامی به جلو برد و به مردم آموزش داد هنری است که به تبحر مبارزان و کادرهای با تجربه نیاز دارد. این اقدام باید با توجه به سطح مبارزه و روحیه توده ها برای قبول این تجربه صورت گیرد. ترویج و تبلیغ لزوم توسل به قهر انقلابی بعنوان داروی درد تحول جوامع و توضیح تئوریک و تاریخی آن یک امری دائمی است ولی فرا خواندن مردم به درگیری با قوای سرکوبگر و یا حمله و اشغال کلانتری ها یک اقدام ضربتی، قهر آمیز و فوری در جریان یک عملیات مبارزاتی است. این اقدام یک فراخوان بیک عمل معین است که جنبه تهییجی دارد. این اقدام زمانی با موفقیت روبرو خواهد بود که در تجربه عملی توده ها زمینه مادی آن پدید آمده باشد. باید مردم با چشم خویش ببینند، با احساس خود لمس کنند که راه دیگری بجز حمله به قرارگاههای پاسداران و خلع سلاح بسیجیان برای آنها، نمی ماند. آنگاه این شعار دیگر ماجراجویانه نیست از تحلیل مشخص از شرایط مشخص ناشی می شود. یک رهبری انقلابی این نبض زمان را درک می کند و شعارهای جنبش مردمی را متناسب با تحول و تجربه آن ارتقاء می دهد.

فرصت طلبان این دو مرحله از مبارزه را مخلوط می کنند. آنها نه قبل از برآمد توده ها به لزوم سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به این بهانه که مردم هنوز آماده گی ندارند تکیه می کنند و نه بعد از برآمد توده ها. در این هنگام آنها خود دست بسته اند و هر اقدام متقابل قهر آمیز را از جانب توده ها ماجراجویی دانسته و با ترسیم صحنه های وحشتناک پس از سرنگونی رژیم مردم را از اقدام به آن باز می دارند و کار آنها را ماجراجویی و "خشونت" می دانند. آنها تفاوتی میان کار ترویجی و طولانی روشنفکرانه و کار تهییجی و اقدام مستقیم توده ها نمی گذارند. این اقدام اگر آگاهانه نباشد یک خطای اپورتونیستی است. تصور کنید که بشریت به علوم تکیه نمی کرد و مذهب را به منزله دشمن علم و نتیجه

چهره زشت جمهوری اسلامی در تجاوز وحشیانه به زندانیان روشن می شود

جنبش کمونیستی...

درسهای این جنبش فقدان رهبری آن است. توده ها به میدان آمده اند گمراهی را نیز برداشته اند و حال در میدانی گام می زنند که در آن عمل همه چیز و تئوری هیچ چیز است. این میدان، میدان سردرگمی است، میدان بی دورنمایی است، میدانی است که تنها یاس و سرخوردگی و یا ماجراجویی را به همراه می آورد. در اینجا لزوم یک رهبری انقلابی حس می شود. در اینجا روشن است که حرکت توده برای انقلاب لازم است ولی کافی نیست. باید سیل عظیمی که راه افتاده است به مجاری ای جاری شود که تولید انرژی کند و مثر ثمر واقع شود و سدها را درهم شکند و بناهای جدید بسازد. این حرکت باید بدانند که کدام مناطق را در شهرها باید اشغال کند، مسئول اشغال رادیو تلویزیون کیست، با نیروهای مسلح چگونه باید از نظر روانی برخورد کند. در حقیقت در جنگی که بعد از ماهها میان طرفین درگیر می شود نیاز به رهبری منسجم و سازمان دهی انقلابی بمثابه سلسله اعصاب بدنه جنبش احساس می شود. شبکه اینترنت، پیامکها و پست الکترونیکی نمی توانند وظیفه رهبری را بعهده گیرند بلکه تنها می توانند وسیله انتقال نظریات و یاری دهنده سازماندهی باشند. آنکس که ایده ها و شعارها را به موقع طرح می کند و ابتکار عمل را داشته و می داند جنبش را به کجا رهبری کند لیاقت رهبری را دارد. آنکس که چون فرمانده جنگی در ستاد فرماندهی می گوید اکنون نوبت خمپاره اندازها، توپخانه بوده و بعد نوبت حمله تانکها، پیشروی پیاده نظام است وظیفه رهبری را فهمیده و به جنبش خط می دهد. مبارزه اجتماعی جنگ است. با قهر انقلابی همراه است. دشمن بر سر قدرت، ماشینهای عظیم سرکوب بنا کرده ی ارتش، پلیس، بسیجی، پاسدار، قوه قضائیه اوباش و چاقوکشان شخصی، رسمی و غیر رسمی دارد. این ارگانها برای اعمال قهر و خشونت است و نه برای اجرای عطف و اسلامی. زندان و شکنجه و اعدام ابزار ادامه حیات این حکومت است و نه ابزار نمایی و تزئینی. با این آگاهی است که نیروهای انقلابی نیز باید برای یک جنگ فرسایشی و یا جبهه ای در تمام زمینه ها، ترویجی، تبلیغی، فرهنگی، هنری، تئوریک، سیاسی، نظامی، ورزشی، رسانه ای، روانی و... آماده شوند. چنین ارتشی نیاز به فرماندهی دارد. این فرماندهی تنها حزب و از نظر ما حزب طبقه کارگر است که تمام توانایی های رهبری جنبش انقلابی و توده ای مردم میهن ما را دارد.

عده ای از جنبش کنونی فورا این نتیجه را گرفته اند که جنبش نشان می دهد که از درون می جوشد و تابع تصمیم توده هاست.

توده ها خود در پی آزادی خویشند و این شکلی ابتکاری از مبارزه مردم ایران است که باید بدان دامن زد!!!؟؟؟ به زعم آنها باید مانع شد که کمونیستها در این جنبش نفوذ کرده اند، مسئله حزب و حزبیت را طرح کنند. باید جنبش "باکره" و "دست نخورده" بماند و خودش تصمیم بگیرد. مبلغین این نظریه ضد حزبی ها از "چپ" و راست هستند. البته "چپها" که ول معطلند و برای راحتی و سپری کردن دوران مرخصی اجباری سیاسی خویش این تئوریهای بیعملی و خانه نشینی و ضد انقلابی را می سازند. جایی که حزب و حزبیت نیست مبارزه هم نیست. دلمشغولی و سرگرمی و محفل گپ زنی روشنفکرانه از یک مهمانی تا مهمانی بعدی است. ادا و اطوار روشنفکرانه است که تابع هیچ انضباطی نیست و ریاکارانه برای طبقه کارگر که تنها با انضباط زندگی می کند سینه می زند.

دست راستیها بسیار با هشیاری عمل می کنند و با احترام در حالی که دلشان غنج می رود برای این "دست چپی" های ضد حزبی که دست چپ و راست خویش را نمی شناسند دست می زنند و به آنها "دموکرات" و "فرهیخته" خطاب می کنند. دست راستیها نیز موافق این جنبش خود بخودی توده ای هستند. آنها نیز از "بکارت" این جنبش با سینه های سپر کرده و متعصبانه با رگهای برافروخته دفاع می کنند و از کمونیستهای "دیکتاتور" می خواهند که به حریم آن تجاوز نکنند. آنها توده ها را از "ایدئولوژیک" بودن جنبش می هراسانند و مغزها و اندیشه های "غیر ایدئولوژیک" خویش را ارائه می دهند. آنها می گویند توسل به قهر لولوست، حرام است، نباید خشونت بکار برد باید خشونت را مانند مرتاضان هندی تحمل کرد، لنین و استالین بدند، گاندی و ماندلا خوبند. آنها می گویند شاهپرستی و گزینش شاه عملی دموکراتیک و غیر ایدئولوژیک است، ولی دشمنی با شاه ایدئولوژیک و زیر سر کمونیستهاست. شرب مذهب به اصراف مضر است ولی مقدار کمش بد نیست. حکومت نباید مذهبی باشد ولی باید روزهای مذهبی را تعطیل کرد، در مدارس قرآن و شرعیات یاد داد، "خدا، شاه، میهن" را شعار قرار داد و پذیرفت که مذهب رسمی کشور شیعه اثنی عشری است. به زیارت حضرت رضا رفت، در راه امامزاده داود سر هر چهار راه راهنمایی، یک دست حضرت عباس را گذاشت تا کسی از اسب به زیر نیفتد و... سلطنت طلبان و دست راستیهای غیر کمونیست که خود را زیر نقاب "جامعه مدنی" و قیای سبز پنهان کرده و سبز قبا شده اند، کسب رهبری کمونیستها را "فاجعه" می دانند. البته برای آنها فاجعه نیز هست ولی برای زحمتکشان ایران، برای اکثریت

خلقهای ایران فاجعه نیست، فاجعه، پادشاهی ایران و جمهوری اسلامی ایران هستند که هر دو ضد کمونیست و هر دو سرمایه داری هستند.

دست راستی ها از "اصالت" جنبش دفاع می کنند، خودبخودی بودن آنرا می خواهند، نه از آن جهت که مخالف رهبری هستند برعکس از آن جهت که می خواهند تمام رهبریش را خودشان در دست بگیرند. دست راستیها می دانند که از نظر ایدئولوژیک این جنبش فاقد رهبری، ایدئولوژی بورژوازی را که از سنت بیشتر، قدمت طولانی تر، توانایی های تبلیغاتی و مالی فراوان تر، کادرهای بیشتر و... برخوردار است در عمل می پذیرد. هر جنبش خودبخودی جنبش بورژوازی است. هر جا که ایدئولوژی کمونیسم حضور نداشته باشد جایش را ایدئولوژی بورژوازی اشغال کرده است. جهان بی ایدئولوژی دروغ هواداران کذاب "جامعه مدنی" و نمایندگان آشکار بورژوازی است. مخالفت دست راستیها و اندیشمندان بورژوازی با حزب و حزبیت تنها منظور خاصی را در بر می گیرد که همان حزبیت کمونیستی است. زیرا حزب وسیله ای برای اعمال رهبری طبقه کارگر و جنبش است. حزب است که پرولتاریا را به یک طبقه مستقل سیاسی بدل می کند. بورژوازی این وسیله را به صورت حافظه تاریخ در مردم در شکل طبیعی سنتی دارد.

خود همین بورژوازی در تمام مالک جهان نه تنها حزب بلکه برای عوامفریبی احزاب دارد و توسط این ابزار به فریب مردم اشتغال می ورزد. جنبش کنونی در ایران فاقد رهبری است و طبیعتا به این اعتبار زیر نفوذ معنوی بورژوازی قرار می گیرد و مطابق خواسته های آنها حرکت می کند. بورژوازی از هم اکنون تبلیغ می کند که جنبش نباید به قهر متوسل شود، از تند روی و افراط گرائی باید تبری جوید، مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار ندهد، خیرخواه باشد، در چارچوب قانون اساسی بماند. تظاهرات خیابانی را که بدون اجازه و غیر قانونی است کنار بگذارد و برای جلوگیری از نفوذ نیروهای انقلابی اشکال خانگی مبارزه را یعنی بدون حضور مردم را، مرجح بشمارد. آنها جنبش توده ای را با یاری شخصیتها و پایه قدرتمند عادت و سنت بورژوازی در میان توده مردم، رهبری می کنند و هوای همدیگر را نیز دارند. امپریالیستها نیز می دانند که در درون ایران چه می گذرد. آنها به موازات تلاشهای درون ایران در خارج نیز همان نیروهای متزلزل و مذدبذب را از نظر مالی و تبلیغاتی تقویت می کنند.

نیروهای دست راستی از اینکه طبقه کارگر به میدان نیامده... ادامه در صفحه ۷

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

جنبش کمونیستی...

خوشحالند. اگر روزی هم طبقه کارگر به میدان آیند باید نظریات آنها را بپذیرد که طبیعتاً در یک جنبش فاقد رهبری کمونیستی خواهد پذیرفت و در عمل استقلال خویش را از دست داده به چرخ پنجم تحقق خواسته‌های بورژوازی بدل می‌شود.

حزبیت کمونیستی مانع اینگونه تحولات است. حزبیت کمونیستی با تثبیت خویش بمثابة نیروئی واقعی در تمام معاملات و محاسبات سیاسی یک طرف دعواست و باید برای انجام مانورهای سیاسی وی را به حساب آورند. حزب چون نیروست بر اساس نیروی و حمایت معنوی توده‌ها قادر است برای بهبود شرایط زندگی مردم امتیاز کسب کند. حزب چون عامل معنوی و ابزار بسیج توده‌ای است می‌تواند ستون قدرتمندی برای تحقق دموکراسی در ایران باشد. می‌تواند ستون قدرتمندی برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران به حساب آید. حزب است که حافظه تاریخی و بایگانی تجربه و تاریخ و مبارزه پرولتاریا در ایران است. بی‌حزبی یعنی دشمنی با طبقه کارگر، یعنی فرار از مبارزه و لمیدن و عزلت در جای گرم و نرم، یعنی راحت طلبی و فرار از سنگر اتخاذ موضع اصولی و انقلابی، فرار از پاسخگویی و تقبل مسئولیت، بی‌حزبی یعنی ژست روشنفکری گرفتن و از عدم تقید احساس رضایت کردن و از "آزادی فکری" صحبت کردن کالاهای استبدادی را به عنوان امتحان شده در آزمایشگاههای "دموکراتیک" به همه غالب کردن.

جنبش ۲۲ خرداد نشان داد که ما هنوز نتوانسته ایم یک حزب قدرتمند مارکسیستی لنینیستی در ایران بنا کنیم تا بتواند مهر خویش را بر این جنبش بکوبد. حزبی که باید بر پس مانده‌های روزیونیسیم چپ و راست و مبارزه چریکی جدا از توده، بر لیبرالیسم حاکم بر مبارزان چپ غلبه کند و آنها را متحد نماید. حزب کار ایران (توفان) این وظیفه سخت را در حد توان خویش انجام می‌دهد و هر روز بیشتر از روز قبل به اهمیت حزب و حزبیت تکیه می‌کند.

برخورد به طبعه کارگر...

دموکراتیک آنها از قبیل خواستن سندیکاهای مستقل و آزاد در خواسته‌های جنبش ۲۲ خرداد بازتاب نداشت.

اینکه مبارزه دموکراتیک با تغییر شرایط زندگی طبقه کارگر پیوند دارد منوط به آن است که رهبری این مبارزه دموکراتیک در دست کدام طبقه اجتماعی قرار گیرد تا با نفوذ در حاکمیت و تحت فشار قرار دادن دولت و سرمایه داران، بهبودی در شرایط زندگی کارگران بوجود آورد. اگر رهبری جنبش

دموکراتیک در دست حزب طبقه کارگر نباشد در عمل بورژوازی این رهبری را گرفته و تحقق دموکراسی را در خدمت بهبود شرایط زندگی کارگران قرار نمی‌دهد. این گفتار که نخست باید بر ضد تقلب انتخابات مبارزه کرد و پس از پیروزی در این عرصه سایر خواسته‌ها را طرح نمود تجزیه مبارزه دموکراتیک و در عمل تجزیه همبستگی عموم خلق است.

فعالین جنبش ۲۲ خرداد در انتخابات تقلبی شرکت کردند و علیرغم اینکه تجارب سالهای گذشته را داشتند باز با این توهم به میدان رفتند که میان بد و بدتر، بد را انتخاب کنند. نفس این عمل مخالفت با سیاست کسانی بود که به تحریم فعال انتخابات فرا می‌خواندند و خواهان آن نبودند که برای رژیم جمهوری اسلامی مشروعیتی کسب کرده باشند. جنبش ۲۲ خرداد بی توجه به ماهیت ریاکارانه روحانیت به خودش دلخوشی می‌داد که انشاءالله این بار گریه است. تبلیغ و ترغیب مردم برای شرکت در انتخابات نتیجه‌ای جز ایجاد توهم در میان مردم نداشت که گویا از این امامزاده معجزه‌ای بر می‌خیزد. اینکه سیر حوادث به جهت دیگری رفت در محاسبات هیچ کدام از طرفها به حساب نیامده بود. مهم تعیین سیاستی است که باید برای حل معضلات اجتماعی اتخاذ کرد. همین مشکل را هواداران اصلاحات در چهار سال دیگر دارند. باز باید میان بد و بدتر بد را انتخاب کنند. از هم اکنون نمی‌توان مدعی شد که شرکت در انتخابات با احتمال اعتراضات بعدی قابل توجیه خواهد بود.

جنبش ۲۲ خرداد که رو دست خورده بود با طرح شعار رای مرا پس بده تنها در سطح باقی ماند و جبهه خویش را از کسانی که فریب رژیم را نخورده و از همان بدو امر در انتخابات شرکت نکرده بودند جدا نمود.

بسیاری از فعالین کارگری انتخابات را تحریم کرده بودند و باین جهت نسبت به شعارهای انحرافی رای مرا پس بده که مشروعیت رژیم را برسمیت می‌شناختند و از مرجع عالی ولی فقیه تقاضای داوری داشتند بی تفاوت باقی ماندند.

اینکه جنبش ۲۲ خرداد نتوانست گسترش و تعمیق بیابد ناشی از ماهیت برنامه و یا بی برنامه‌گی آن بود. این جنبش نتوانسته بود در عمق جامعه ریشه بدواند.

برای رژیم جمهوری اسلامی که ضد دانش است و تنها به درآمد نفت متکی است، مهم نیست که درب دانشگاههای ایران سالها بسته باشند. برادران این رژیم در افغانستان اساساً با نفس پیدایش مدارس مخالفند و همه آموزگاران را سر می‌برند. در همان زمان خمینی به رهبری آقای عبدالکریم سروش که امروز بی شرمانه منکر آن است، یک انقلاب فرهنگی اسلامی در ایران صورت گرفت و فعالین دانشجویی و استادان منتقد "پاکسازی"

شدند و از دانشگاهها با زور چاقوی همین لباس شخصیها اخراج گردیدند. آقای سروش و مریدانشان از دانشگاههای علمی، حوزه های اسلامی ساختند، و سرانجام در مقابل سازمانهای دانشجویی چپ که آنها را قلع قمع کردند انجمنهای اسلامی علم نمودند. بیش از یکسال دانشگاههای ایران به علت انقلاب فرهنگی تعطیل بود. اینکه چه ضربه اقتصادی به ایران وارد شد برای رژیم جمهوری اسلامی مهم نبود زیرا آنها و از جمله سروش‌ها می‌دانستند که "اقتصاد مال خر" است و تا لحظه ایکه مصالح جمهوری اسلامی اقتضای می‌کند نابودی آینده ایران مهم نیست. بستن دانشگاهها طبیعتاً خساراتش را فوراً نشان نمی‌دهد. برای برملا شدن نتیجه این خسارتهای زمان لازم است. وقتی صنایع کشور، بهداشت آن با کمبود مهندس و دکتر و آموزگار و... روبرو شد تازه معلوم می‌شود چه ضربه هولناکی بیک کشور خورده است که باید سالها تلاش کند تا این عقب ماندگی را جبران نماید. رژیم جمهوری اسلامی ابائی ندارد در همه دانشگاهها را ببندد، خوابگاههای دانشجویان را به آتش کشد، اساتید و نخبگان کشور را اخراج کند و برای فرار مغزها تره هم خرد نکند. شخص خمینی بارها بر ضد این سرمایه‌های بزرگ کشور داد سخن داد و از بی مغزها در مقابل با مغزها بدفاع برخاست و سروش‌ها، مهاجرانی‌ها، مخملبافها، موسوی‌ها، کروی‌ها، نبوی‌ها و... برایش دست زدند. برای رژیم اسلامی سرکوب روشنفکران آسان است، خسارت اقتصادی وارده را نیز از بودجه نفت با این استدلال که در صندوق پول داریم و غصه نداریم تامین می‌کند و نمی‌فهمد این درآمد را در جای مناسبی می‌توانست بکار برد که به پیشرفت کشور منجر شود. جمهوری اسلامی که هوادار پس رفت است از این واقعه متأثر نمی‌شود.

با این منطق است که سرکوب روشنفکران ساده است. باید با نیروی انتظامی و به زور اسلحه از تجمع آنها جلو گرفت.

ولی آیا با طبقه کارگر نیز می‌شود این بازی را کرد؟ آیا این بلا را بر سر طبقه کارگر هم می‌شود آورد؟ وقتی طبقه کارگر به اعتصاب دست می‌زند رژیم نمی‌تواند قادر نیست طبقه کارگر را به خانه خود بفرستد تا مانع تجمع اش شود برعکس رژیم باید تلاش کند و برود آنها را بر سر چرخ تولید بیاورد تا تجمع کرده و کار و تولید کند. اگر رژیم در مورد روشنفکران، هوادار پراکندن آنهاست در مورد کارگران هوادار تجمع آنهاست، هوادار شکستن اعتصاب آنهاست، هوادار آن است که آنها تولید کنند تا چرخ تولید، چرخ تولید ثروت جامعه خوابد و از حرکت باز نایستد.

ولی تجمع کارگران به معنی قدرت آنهاست، به معنی متحد کردن... ادامه در صفحه ۸

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستگی مبارزه ضد امپریالیستی

مطبوعات بویژه مطبوعات کمونیست حمایت کرد، باید هوادار آزادی همه زندانیان سیاسی و بویژه زندانیان کمونیست بود که بیش از همه زندانیان در اسارت بورژواها و مستبدین بوده اند. برخورد به کمونیستها معیار روشن ماهیت دموکراتیک جریانها و یا افراد است. جنبشی که چنین دیدی، چنین برداشتی از مبارزه و برخورد به طبقه کارگر نداشته باشد قادر نیست طبقه کارگر را به صحنه بکشد و به عنوان متحد وی عمل کند. این جنبش خودش در مبارزه دموکراتیک منزوی می گردد. در دنیای امپریالیسم هرگز نمی شود مبارزه دموکراتیک را بدون پیوند زدن آن با مبارزه ضد امپریالیستی و بدون توجه به بسیج طبقه کارگر به پیش برد. این یکی از نقاط ضعف جنبش طبقه مرفه و متوسط کنونی جامعه ایران است که به جنبش سبز معروف شده است.

شتری که به در خانه...

دادستان تهران در واکنش به نامه همسر آقای کروی در مورد شکنجه فرزندش که با عکس و تفصیلات در همه جا منعکس شده است می گوید: **«علی کروی باید دستگیر شدن خود را اثبات کند»** (تکیه از توفان).

عباس جعفری دولت آبادی در روز دوشنبه ۲۶ بهمن مطابق ۱۵ فوریه در گفت و گو با خبرنگاری اینلا اظهار داشت که از طریق «استعلامهای به عمل آمده از نیروی انتظامی، سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات مطلع شده که علی کروی «اصلا بازداشت نشده است».

روزنامه جوان که نزدیک به سپاه پاسداران است با تائید بازداشت علی کروی توسط نیروهای امنیتی، «این بازداشت را کوتاه خوانده است».

در نامه فاطمه کروی به سید علی خامنه ای با اشاره به شکنجه فرزندش که گویا خونش از همه فرزندان دیگر ایران زمین رنگین تر است آمده که عاملان شکنجه، پسرش را تهدید به انجام «فعلی» کرده اند که مجازات ارتکاب آن در قانون مجازات اسلامی مرگ است. البته خانم فاطمه کروی فراموش کرده که پسرش را تنها به انجام تجاوز جنسی تهدید کرده اند و چنانچه تشخیص دهند وی محارب با خدا است تهدید به آن «فعل» به صورت خود «فعل» در می آید که در قوانین مجازات اسلامی اشکالی بر آن متصور نیست. مگر صدها دختر باکره مجاهد را بعد از تجاوز در زندان در همان اوایل سالهای ۱۳۶۰ تیرباران نکردند؟ در آن زمان این «فعل» عین اصولیت اسلامی تلقی می شد که مورد اعتراض روحانیت نبود و تا به امروز هم نیست. البته فراموش نکنیم در این عرصه توده ای ها و اکثریتها... ادامه در صفحه ۹

روز اول ماه مه برایش برسمیت شناخته شود. خواستههای دموکراتیک کارگران دامنه اش از خواستههای دموکراتیک بورژوازی گسترده تر است و باین جهت همه خواستههای بورژوازی را در درون خودش ببندک می کشد. تعمیق دموکراسی و کشش به سمت طبقه کارگر شرط تضمین هر حقوق دموکراتیک دیگری است. ولی برای کشیدن کارگران به مبارزه باید از حقوق آنها دفاع نمود. باید پذیرفت که طبقه ای بنام طبقه کارگر وجود دارد، باید پذیرفت که مبارزه طبقاتی وجود دارد، باید پذیرفت که خصوصی سازی، لیبرالیسم دشمن طبقه کارگر است. باید پذیرفت که جامعه باید به سمت سوسیالیسم پیش رود. باید پذیرفت که بورژوازی دشمنان کمونیسم و هواداران کارل پوپرها و اندیشمندان ضد کمونیست، دشمنان مردم ایرانند. باید هویت طبقه کارگر را برسمیت شناخت، پذیرفت که ثروت جامعه ناشی از بهره کشی از طبقه کارگر است. تنها با این دید است که می شود با طبقه کارگر پیوند برقرار کرد برای تحقق دموکراسی مبارزه کرد. همه کسانی که هم و غمشان این شده که خطابه های بالا بلند ضد کمونیستی امضاء کنند و افکار روشنفکران گمراه را بر ضد کمونیستها و هواداران طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا بسیج کنند، بدترین مستبدین هستند که هرگز قادر نخواهند بود کار مبارزه دموکراتیک را به پایان برسانند. همه آنها که به پرولتاریا نه به مثابه طبقه ای مستقل که باید حزب خودش را داشته باشد نگاه کرده بلکه پرولتاریا را چرخ پنجم بورژوازی می دانند دشمنان دموکراسی در ایران هستند. همه آنها که می خواهند با تکیه بر جنبش سبز از بالای سر پرولتاریا و بدون حضور پرولتاریا دموکراسی مذهبی یعنی دموکراسی بین خودشان را در گفتمانهای مذهبی خویش بوجود آورند مستبدهای کلاشی هستند که نه هوادار کارگران هستند و نه از دموکراسی دفاع می کنند. همه آن روشنفکران توبه کاری که شکنجه نشده از مارکسیسم توبه کردند و کارل پوپرها را ذکر گرفتند و هر روز و هر شب قبل و بعد از غذا و قضای حاجت انزجار خویش را از خشونت مردم و نه خشونت حاکمیت ابراز می دارند و هوادار دموکراسی سلطنت طلبی شده اند بدترین مستبدینی هستند که با اوج مبارزه و تشدید تضادها باید ماهیت خویش را نشان دهند و قادر نخواهند بود به بندبازی سیاسی ادامه دهند. تشدید مبارزه خطوط جبهه انقلاب و ضد انقلاب را روشن می کند و جنبش ۲۲ خرداد آغاز این صیفندی است. باید از اعتصاب عمومی کارگران حمایت کرد، باید از آزادی احزاب بویژه احزاب کارگری و کمونیستی حمایت کرد، باید از آزادی

برخورد به طبقه کارگر...

آنهاست به معنی این است که رژیم گور خود را با دست خود می کند. کارگر معترض وقتی تجمع کرد و متشکل شد نه به صورتی فردی بلکه به صورت دستجمعی محیط تولید را ترک می کند، صدها کارخانه با این اعتراض روبرو می شوند و در عرض مدت کوتاهی ده ها هزار کارگر آماده ی مبارزه به خیابانها می ریزند. نیروهای ضد شورش می توانند تجمع روشنفکران را که چند ده نفری است متلاشی کنند ولی گرد هم آئی های کارگری را که از درون کارخانه ها آغاز می شود و به خیابانها سرازیر می گردد نمی توان متلاشی کرد. نیروی کارگری در تشکل و قدرت جمعی آنهاست.

تاکتیکی که رژیم در سرکوب و ایجاد پراکندگی روشنفکران دارد نمی تواند در میان کارگران استفاده کند. ممانعت از تجمع کارگران همان اعتصاب است که چرخ تولید را از حرکت می اندازد و تجمع کارگران منجر به سرازیری آنها به خیابانها شده که تازه ستونی است که روشنفکران می توانند به آن پیوسته و آنرا تقویت کنند.

سرکوب روشنفکران به علت شخصیت فردی، احساسات عمومی را با تکیه بر امکانات تبلیغاتی بورژوازی و زمینه فرهنگی جوامع زیر سلطه بسیار جریحه دار می سازد ولی سرکوب در شمال شهر را ممکن است در جنوب شهر و یا در شهر کناری کسی احساس نکند و تا روز بعد برایش خاتمه یافته تلقی شود ولی سرکوب کارگران عمومی است، بی نام نشان است گرچه ممکن است آن افکار عمومی بورژوائی را در بدو کار بسیج نکند زیرا نیروی کارگری در شخصیتهای فردی و نام آوران بورژوائی نیست ولی آرامش دریای عمیقی را در خود دارد که هراسش را بدل طبقه حاکمه می افکند. وقتی اعتصاب سر بگیرد و طبقه کارگر به میدان آید حتی آنها که در مبارزات توده ای شرکت نکرده و یا مخالف آن بوده اند حضور اعتصاب را در نبود برق و آب، گاز، در نبود نفت و نان در خانه خود حس می کنند. تلویزیونهای دولتی از کار می افتند، دیگر نمی شود با وسایل حمل و نقل عمومی به محیط کار رفت زیرا کارگران اتوبوسرانی اعتصاب کرده اند. اعتصاب عمومی همه را در بر می گیرد و رژیم چاره ای ندارد که در مقابل آن حکومت نظامی اعمال کند. وقتی اعتصاب کارش بالا گرفت آنوقت امکان تحقق خواستههای دموکراتیک نیز بیشتر خواهد بود و تنها به شعار رای ما را پس بده محدود نمی شود و خواهان دریافت حقوق معوقه خود است، خواهان آن است که شرایطی ایجاد شود تا حقوقش هرگز به تعویق نیفتد. خواهان آن است که حق تشکیل اتحادیه کارگری، تعطیل

پیوند جوانان، زنان، با طبقه کارگر از شرایط پیروزی بر نظام است

شتری که به در خانه...

نیز اعتراضی به گشتار "ضد انقلاب" نداشتند.

آقای جعفری دولت آبادی در اظهارات خویش بیان کردند که "هیچ دستوری برای بازداشت علی کربوبی صادر نشده بود" و در تکمیل اظهارات خویش در خواست کرد "اگر ایشان ادعا دارد که بازداشت شده باید دلایل و محل نگهداری خود را اعلام کند". (همه جا تکیه از توفان).

عمق فاجعه در این جاست. فردی در جمهوری اسلامی با بدن ضرب و شتم دیده و شکنجه شده به نیروی انتظامی مراجعه می کند و نشان می دهد که شکنجه شده است و اظهار می دارد که ربایندگان وی قصد تجاوز به وی داشته اند. در هر جامعه مدرن، مترقی، انسانی نیروهای انتظامی فوراً دست به کار شده به تحقیق پرداخته، رد یابی کرده تا مجرمین را پیدا کرده در مقابل دادگاه قرار دهند تا قوه قضائیه آنها را به مجازاتهای مقتضی محکوم کند. در هر جامعه ای که قانون جنگل بر آن حاکم نباشد و همه مردم در مقابل قانون از حقوق یکسان برخوردارند باشند، در هر جامعه ای که به عنوان جامعه باید در آن امنیت فردی و انسانی مستقر باشد بقدری تعقیب خاطیان و مجرمین بدیهی است که نیازی به اظهار آن نیست و مسئولین در آن جامعه به صورت طبیعی و بدیهی دست بکار می شوند. تصورش را بکنید که در یک کشور متکی بر قانون، در یک کشور مدرن و مدنی، کشوری که به حقوق انسان احترام می گذارد و بربرها در آن بر سر کار نیستند، یک قربانی تجاوز به دستگاه انتظامی که وظیفه اش ایجاد امنیت و پاسداری از امنیت افراد است مراجعه کرده و می گوید مرا گروگان گرفته بودند و شکنجه داده اند و تقاضای حمایت و پیگیری می کند، آنوقت وی را از کلانتری بیرون بیاندازند و بگویند اول برو سند ببار که ترا زدیده و گروگان گرفته بودند و شکنجه کرده اند تا ما دست بکار شویم. مامورین حفظ امنیت بجای آنکه بدنبال مجرم بگردند، قربانی را مورد تهدید قرار می دهند تا دهانش را ببندد. از قربانی درخواست می کنند تا مورد تهدید و ظلم و جور قرار گرفتن خویش را ثابت کند. امر تحقیق و بررسی و رد یابی و پیگیری در جامعه اسلامی حرف مفت است.

اگر در جامعه ای قربانی های جرایم از همه این امکانات برخوردار بودند که خود ببرند و بدوزند و در آن گریو دار شکنجه و تعقیب و توهین همه مدارک را برای شناسایی مجرم ارائه دهند و این قانون عمومی حاکم بر این جامعه بود که دیگر نیازی به قوه مجزائی به عنوان دستگاه انتظامی نبود.

فقط در ممالک استبدادی فردی که ملو از مستبدین ریز و درشت است و هر کس برای خود یک ولایت فقیه کوچک است می تواند

از تعدد زندانها و مامورین و شکنجه گران خصوصی سخن گفت. در یک کشور اسلامی که خیر سرشان باصطلاح قوه قضائیه دارد، قوه مجریه دارد، قوه مقننه دارد، ارتش، سپاه، بسیجی، دادگاه و زندان دارد یک عده آدمربا مردم را در روز روشن می دزدند، شکنجه می کنند، تهدید می کنند و در خیابانها ول و رها می سازند و دادستان آن کشور بجای پیگیری برای یافتن مجرمین، قربانی را متهم به اتهام و دروغگویی می کند. جامعه ای که بر این اساس استوار باشد، نمی تواند برای مدت مدید برقرار بماند. ما شاهدیم که این شتر آدمخواری چگونه از در خانه مجاهد و فدائی و توفانی و پیکاری بدر خانه منتظری و کربوبی رسیده است.

جامعه ای با این مشخصات ارکانش در خدمت منافع شخصی افراد است. قوای چندگانه اش را برای این بوجود آورده اند که فقط از چند نفر و نه از کل حقوق افراد جامعه حمایت کند. ایران به خانه شخصی چند تا قداره بند و چاقوکش تبدیل شده است. دادستان که گور مرگش نام بی مسمای دادستان را بر خود نهاده است داد کسی را نمی ستاند بر عکس بیدادگستر است. وی مغزش بقدری کوچک و فهمش بقدری محدود است که گویا هنوز در عالم هپروت در دوران بربریت و نه شهر نشینی زندگی می کند. این اظهارات وقیحانه نشان افتخار هیچ رژیم نیست، ننگ یک رژیم است. این عده اساس درک و تفکرشان از جامعه خطرناک است. آدمخوران حرفه ای هستند که بر مسند حکومت نشسته اند و اقدامات خویش را بدیهی می دانند. معلوم نیست به این عفریتها چه کسی این حقوق را داده تا به سایر انسانهای این جامعه ستم روا دارند و حقوق بدیهی آنها را با بی شرمی لگدمال کنند. این آن فاجعه واقعی است که مقامات در قدرت هنوز ابتدائی ترین اصولی را که برای بازداشتن از فروپاشی یک جامعه لازم است، نمی شناسند و شاید هم نمی دانند که باید به چنین اصولی برای حفظ کل جامعه احترام گذاشت و پایبند بود. پیگرد جانیمان و مجرمین و متخلفین و... امر دلخواهی نیست که به هوا و هوس یک فرد وابسته باشد. جامعه را بر اساس خلق و خوی نمی توان اداره کرد. به اصول کشور داری و جامعه شناسی نیاز هست که این قداره بندان با آن آشنا نیستند. در فردای شکنجه کردن فرزند آقای عباس جعفری دولت آبادی، وقتی پای خودش نیز به میان آمد تازه می فهمد که احترام به اصول و حرمت نگهداری ارزشهای انسانی تا به چه حد برای نظم اجتماعی ضرورت دارد. از قداره بند ضد علم و دانش همین ها بیرون می ریزند.

دانش و فن آوری...

و غسل کنید تا جلوی پیشرفت دانش را بگیرید و نگذارید که مردم آگاه شوند که آنوقت چاههای جمکران به چاهک ها بدل می شود که سر شمارا در آن می کنند.

روحانیت برای حل هر مشکلی یک آیه، یک سوره، یک ورد، یک دعا و یک توضیح المسائل و یک فتوا دارد. فراموش نکنیم امامزاده و دخیل نیز دارد. روحانیت این داروهای مذهبی را برای دیگران تجویز می کند. ولی خودش برای حل مشکلات از این داروها استفاده نمی کند. بجای زیارت کربلا به لندن می رود و تحت معاینه و معالجه قرار می گیرد و "چک آپ" می کند. در مدارس ایران می خواهد علوم را اسلامی کند و بجای دانش انسان شناسی، آدم و حوا را علم کند و تئوریهای چارلز داروین را بدور بیاندازد و از دانش زمین شناسی استفاده نکند که با تئوری مذهبی پیدایش زمین در تناقض است و... ولی از کارشناسان خارجی که مسلمان نیستند و کافرند برای رفع نیازهای خویش استفاده کند. رژیم جمهوری اسلامی ناچار است برای مقابله با تبلیغات رادیوهای بیگانه از دستگاههای ایجاد پارازیت استفاده کند و برای کنترل مردم از دستگاههای شنود ساخت آلمان.

رژیم جمهوری اسلامی به صنایع موشک سازی، تسلیحاتی و هسته ای توجه می کند در حالیکه کارشناسان در این زمینه باید به علوم ریاضیات، فیزیک و شیمی دست پیدا کنند تا بتوانند بدانند هسته ای مسلط شوند. رژیم جمهوری اسلامی حتی برای حفظ خودش در دنیای پر تضاد کنونی به علوم نیاز دارد. این آن تناقض است که جمهوری اسلامی با آن در گیر است.

نسل ۲۲ خرداد همان نسلی است که در نتیجه تداخل دانشگاه و حوزه بوجود آمده است، همان نسلی است که آقای سروش با انقلاب فرهنگش آنها را "اسلامی" کرده بود و دانشجویان مقاوم و مبارزه را یا کشته بود و یا از دانشگاه اخراج کرده بود. این رهبران انقلاب فرهنگی که زیر چتر عوامفریب روشنفکری سنگر دانشگاه را برای چند صباحی شکستند و زندگیکهای فراوانی را نابود ساختند نتوانستند اراده ملت ایران را درهم شکنند. در مقابل دانش بشری نمی شود مقاومت کرد. مذهب ضد علم است. مذهب محصول جهل بشر به طبیعت و اجتماع است. مذهب ناشی از نادانی است. با پیشرفت علوم، پایه های مذهب و هر آنچه تا دیروز معجزه بود و امروز دیگر دلایل پیدایش معلوم است متزلزل می شود. بهمین جهت همه مذاهب با دانشگاه و علم سر دشمنی دارند. چون پیشرفت علوم را مرگ خود می بینند. آخوندها می خواهند با انقلاب مجدد مذهبی و اینبار نه به رهبری آقای سروش بلکه برهبری شیخ... ادامه در صفحه ۱۰

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق و افغانستان را بی قید و شرط ترك کنند

است. جامعه نوینی که از آن بیرون می آید در این جهت پیش می رود که به طبقه، مبارزه طبقاتی و استثمار پایان بخشد. پی ریزی و بنای این جامعه نوین رسالت تاریخی طبقه کارگر است، طبقه ای که نه تنها خود بلکه تمام جامعه را از تمایز طبقاتی و مبارزه طبقاتی می رهااند.

“رهبری تاریخ به پرولتاریا سپرده شده است، طبقه ای که بنابر وضع کامل اجتماعی خود فقط زمانی می تواند خود را آزاد کند که هرگونه بردگی، هرگونه استثمار را بطور کلی نابود سازد.” (انگلس و کارل مارکس، آثار منتخب جلد دوم ص ۱۴۹) - پرولتاریا از چه راهی و با چه وسیله ای می تواند وظیفه تاریخی خود را به انجام برساند؟ راهی که پرولتاریا برای تحقق رسالت خود در پیش می گیرد همان راهی است که قوانین عینی جامعه سرمایه داری در پیش پای او می گذارند. راه پرولتاریا راه مبارزه طبقاتی در تمام سطوح و بویژه در سطح سیاسی آن است که تحت رهبری حزب سیاسی به انقلاب سوسیالیستی و تجدید سازمان جامعه منتهی خواهد شد. شرط لازم برای انقلاب پرولتاریائی وجود دو طبقه پرولتاریا و بورژوازی و در درجه معینی از تکامل نیروهای مولده است. برای آنکه تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولید آنچنان حاد شود که انقلاب سوسیالیستی بتواند اجراء شود یا لاقبل در دستور کار قرار گیرد، باید نیروهای مولد بدرجه معینی از تکامل رسیده باشند. این سخن مارکس را هم بیفزائیم که “انقلاب فقط هنگامی میسر است که با تولید سرمایه داری، پرولتاریای صنعتی دست کم مقام در خور اهمیتی در میان توده های مردم یافته باشد.” اگر پرولتاریا نتواند به مثابه مدافع پیگیر و قاطع منافع آبی و آبی توده های زحمتکش و استثمار شونده اعتماد آنها را جلب کند، انقلاب سوسیالیستی و دگرگونی سوسیالیستی جامعه به وقوع نخواهد پیوست.

بر این نکته یکبار دیگر تاکید کنیم که مارکس و انگلس از پرولتاریا سخن می گویند، از آن طبقه ای که به علت نداشتن وسایل تولید مجبور است برای گذراندن زندگی نیروی کار خود را به مثابه کالا در بازار به سرمایه دار بفروشد. تقسیم پرولتاریای جهانی برحسب درجه تکامل صنعتی کشورها به عبارت دیگر تقسیم به پرولتاریای کشورهای صنعتی پیشرفته و پرولتاریای کشورهای صنعتی کم رشد در مارکسیسم جانی ندارد ایالات متحده آمریکا از لحاظ درجه تکامل نیروهای مولده به مراتب برتر از ایتالیا، سوئد، بلژیک و کشورهای سرمایه داری است اما هیچکس میان پرولتاریای این کشورها در انجام رسالت تاریخی خود تفاوتی قائل نمی شود. نامعقول تر اینکه اگر پرولتاریا در ... ادامه در صفحه ۱۱

افسانه ای به تعمیق مردم، به رواج نادانی و به بسط ترویج خرافات متوسل می شود. بهمین جهت جهالت و دشمنی با دانش و دانشمندان و دانشجویان و دانش آموزان در ماهیت رژیم روحانیت است. حتی روشنفکران دینی نظیر سروش و یا مهاجرانی و نظایر آنها نیز مبلغان خرافات و ضد دانش هستند. کسانیکه مخالف سنگسار زنان در ملاء عام بوده ولی سنگسار زنان را در پادگانها تأیید می کنند و یا بر قوانین بربرمنشانه قصاص صحه می گذارند نمی توانند از علمیت قوانین و نظریات اجتماعی حمایت کنند. آنها نمایندگان دینی “مدرنیته” نیستند. ضد مدرنیته، ضد حتی حداقل گام به سوی مدرنیته یعنی جدائی دین از دولت و تبدیل دین به یک امر وجدانی و خصوصی مردم، می باشند. دین نباید قطبنمای سیاست در اداره کشور قرار گیرد. اینکه یک آدم سیاستمدار می تواند بی دین و یا با دین باشد ربطی به جدائی دین از دولت ندارد. سیاستمدار متدین حق ندارد ملاکهای مذهبی را ملاک تشخیص برای اداره کشور قرار دهد. باین جهت ممالک متمدن قوانین اساسی مدرنی دارند که دین را امر خصوصی تلقی کرده و از دولت جدا نموده است. با شامبورتی بازی نمی شود دین را با سیاست مخلوط کرد.

تکامل در وحدت...

برای اولین بار امکان پیروزی سوسیالیسم را در یک کشور واحد بیان داشت. “ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی، قانون بی چون و چرای سرمایه داری است. از اینجا نتیجه می شود که پیروزی سوسیالیسم ابتداء در معدودی از کشورها و یا حتی در کشور جداگانه سرمایه داری ممکن است.” بدین ترتیب حکم انگلس در باره همزمان بودن انقلاب پرولتری در همه کشورهای سرمایه داری اروپا جای خود را به امکان پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد داد. لنین که خود را اسیر کلمات نمی دانست توانست تئوری مارکس و انگلس را تکامل دهد و در انطباق با اوضاع و احوال دوران جدید بگذارد. انقلاب سوسیالیستی اکتبر دال بر صحت حکم لنین است و نشان می دهد که جنگ امپریالیستی می تواند جبهه امپریالیسم را نه تنها در یک کشور پیشرفته که در کشوری از لحاظ صنعتی تکامل نیافته بگسلد. انقلاب اکتبر چین که در کشور نیمه مستعمره و نیمه فنودال روی داد نمونه دیگری از صحت حکم لنین است. ما بعد به آن خواهیم پرداخت.

مارکسیسم و انقلاب سوسیالیستی اکتبر

مارکس می آموزد که جامعه سرمایه داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار انسان از انسان

دانش و فن آوری...

جنتی مغز دانشجویان را شستشو دهند. فرزندان این آقایان یعنی آقا زاده ها در خارج از ایران در دانشگاههای جهان به تحصیل مشغولند. آخوندها خرافات را برای جوانان ایران می خواهند تا سلطه آنها را به مثابه امر خداداد بپذیرند وگرنه در درون خود آگاهند که رژیم جمهوری اسلامی فانوس رو به باد است و آینده ای ندارد.

اکنون در ایران رژیم جمهوری اسلامی با این تناقض نیز روبرو شده است. در قرن بیست یکم نمی شود به ۱۴۰۰ قبل سقوط کرد و با همان استدلال مردم را فریفت. در قرن بیست یکم باید به دانش احترام گذارد و برای بقاء خود و برای بقاء جامعه خود، باید آنرا آموخت و بکار برد. ولی آموختن و بکار بردن دانش رودرویی با خرافات است، رودرویی با جهالت است و در عمل رودرویی با جمهوری اسلامی است. این جمهوری اسلامی چوب دو سر طلاست! اگر به دانش تکیه کند و آگاهی مردم را افزایش دهد که در هر صورت جلوی آنرا نمی تواند بگیرد شمارش معکوس عمر فاسدش را آغاز کرده است و اگر جلوی آنرا بگیرد که بهر صورت موفق نمی شود از توان و قدرت روحانیت کاسته است و وی نمی تواند قدرتش را تحمیل کند. وی برای حفظ سلطه اش به کارشناس شود نیاز دارد که بتواند با دستگاههای مدرن کار کند. وی برای اینکه مامور ششودش بشنود، باید کارشناس تربیت کند، برای اینکه بتواند سانسور رسانه ها و شبکه اینترنت را راه ببیند از ناچار است کارشناس تربیت کند و این کارشناسان که خودشان با افکار آزاد دیگران و بحث و تبادل نظر آنها روبرو می شوند نمی توانند تحت تاثیر قرار نگیرند و این جبر زمان است و طبیعی است که چنین افرادی به مزخرفاتی نظیر هاله نور بدور کله احمدی نژاد فقط با تمسخر پاسخ می دهند. رژیم در یک کلاف سردرگم گیر افتاده است. این بن بست در عرصه نزاع دائمی میان آگاهی و نادانی است و در این عرصه این جهالت است که بازنده است.

روحانیت که در روی زمین، پرهیزکاری، امساک، تقوا را تبلیغ می کند و هر آنچه خوب و زیباست به بهشت حواله می دهد خودش در عمل به هیچکدام از این توصیه ها وقعی نمی گذارد و سهم امام را با یک کوزه آب بالا می کشد. روحانیت فرق چلوکباب با نان و پنیر را می فهمد و علیرغم اینکه مردم را به تناول نان و پنیر دعوت می کند ولی خودش منتظر بهشت برین که وعده اش را به مردم می دهد نیست تا در آنجا به انواع و اقسام اطعمه و اشربه دست بیابد. وی ترجیح می دهد بهشت را برای خودش در روی زمین برپا کند. وی برای این زندگی های

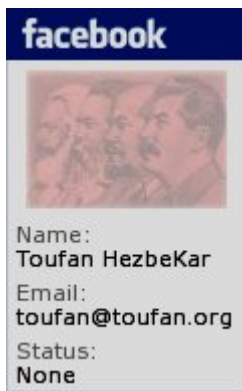
مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی

تکامل در وحدت...
کشورهای صنعتی پیشرفته حق و وظیفه دارد
بدنبال انقلاب سوسیالیستی برود گویا
پرولتاریای کشورهای صنعتی کم رشد باید
از رفتن به سوی انقلاب خودداری ورزد
زیرا که پس از پیروزی به علت کمی رشد
نیروهای مولد به اهداف انقلاب دست نخواهد
یافت. حالا چرا پرولتاریا در راس دولت
سوسیالیستی از توسعه و تکامل نیروهای
مولد ناتوان است و حتما باید این کار را از
بورژوازی بطلبد معلوم نیست. لنین حق دارد
وقتی می نویسد: "اگر برای ایجاد سوسیالیسم
سطح معینی از فرهنگ لازم است، اگر چه
کسی نمی تواند بگوید این سطح معین
"فرهنگ" کدام است زیرا در کشورهای
اروپای باختری این سطح متفاوت است، پس
چرا نباید ابتدا از طریق انقلابی محلهای این
سطح معین را بدست آوریم و سپس بر بنیاد
حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی
برای رسیدن به خلقهای دیگر بحرکت در
آئیم".

انقلاب سوسیالیستی یعنی پیروزی پرولتاریا
بر بورژوازی، تبدیل پرولتاریا به طبقه
حاکمه و تجدید سازمان جامعه در جهت
پیشرفت به سوی نابودی طبقات، پیروزی
پرولتاریا بر بورژوازی بدین معنی است که
طبقه کارگر بورژوازی را از مسند قدرت
بزیر می کشد جای او را به صورت طبقه
حاکم می گیرد و وسایل تولید را به مالکیت
اجتماعی در می آورد.
مارکس و انگلس هر کجا که از انقلاب
سوسیالیستی یا انقلاب پرولتاریائی سخن گفته
اند همین مضمون را بیان داشته اند. در
"مانیفست کمونیست" نخست چنین آمده است:
"هدف فوری کمونیست ها عبارت است از
تبدیل پرولترها به طبقه و سرنگونی حاکمیت
بورژوائی و تصرف قدرت سیاسی توسط
پرولتاریا". جالب است که "مانیفست" تبدیل
پرولتاریا را به طبقه، یعنی تشکیل حزب و
مبارزه سیاسی پرولتاریا را به مثابه "هدف
فوری کمونیست ها" و نه هدف خود
پرولتاریا می شمرد. کمی دورتر: "در مرحله
اول در انقلاب کارگری، تبدیل پرولتاریا به
طبقه حاکمه است" "پرولتاریا همه سرمایه را
کم کم از دست بورژوازی بیرون می کشد،
ابزار تولید را در دست دولت یعنی
پرولتاریای سازمان یافته به صورت طبقه
حاکمه متمرکز می سازد و هر چه سریعتر
کمیت نیروهای مولد را افزایش می
دهد." (تکیه از ماست) از این عبارات دو
نکته استنتاج می شود: نخست اینکه پرولتاریا
باید قبل از هر چیز قدرت حاکمه را بدست
آورد. حاکمیت سیاسی پرولتاریا نشانه اساسی
انقلاب پرولتاریائی است و دیگر اینکه دولت
پرولتری چیزی نیست جز پرولتاریای

حزب کار ایران (توفان)
درفیس بوک

Toufan HezbeKar



(توفان الکترونیکی شماره ۴۵ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمائید)

در این شماره میخوانید: فرخنده باد نوروز! پیام تبریک حزب به مردم ایران، پیرامون حد اقل دستمزد کارگران، آیا سال ۸۹ سال انفجار جنبش کارگری خواهد بود؟، بمناسبت هفتمین سالگرد اشغال عراق (درحاشیه انتخابات عراق)، فراخوان و بیانیه فعالین حزب در کانادا و آمریکا بمناسبت هفتمین سالگرد اشغال عراق، دست امپریالیستها از منطقه کوتاه، تحریف مبارزات مردم موقوف! درحاشیه دیدار کاسپین ماکان از اسرائیل، مبارزه دمکراتیک و ضد امپریالیستی لازم و ملزوم یکدیگرند، افشاگری یک فعال ضد جنگ در مورد عراق، تحریف کنندگان تاریخ (دادگاههای مسکو) قسمت هفتم/پایان

توفان الکترونیکی

آوریل ۲۰۱۰

فروردین ماه ۱۳۸۹

شماره ۴۵

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین

تکامل در وحدت، سرشت مارکسیسم است (۱۱)

پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد

لنین با درک عمیق از امپریالیسم و تضادهای آن برای نخستین بار مسئله امکان پیروزی سوسیالیسم را در یک کشور واحد مطرح ساخت. در دوران سرمایه داری رقابت آزاد مسئله پیروزی سوسیالیسم بنحو دیگری مطرح بود که انگلس آنرا در "اصول کمونیسم" توضیح می دهد:

"آیا این انقلاب (انقلاب پرولتاریا) در یک کشور بوقوع خواهد پیوست؟ نه. صنایع بزرگ با ایجاد بازار جهانی آنچنان خلق های کره زمین و بخصوص متمدن ترین آنها را بیکدیگر نزدیک کرده است که هر خلق وابسته به آن چیزی است که در نزد دیگران می گذرد. صنایع بزرگ، بعلاوه در تمام کشورهای متمدن تکامل اجتماعی را تا آن درجه وحدت بخشیده است که در تمام کشورها بورژوازی و پرولتاریا به صورت مهمترین طبقات جامعه در آمده اند و آنتاگونیسم این دو طبقه امروز آنتاگونیسم اساسی جامعه است. در نتیجه انقلاب کمونیستی یک انقلاب صرفا ملی نیست و در یک زمان در تمام کشورهای متمدن یعنی لاقابل در انگلستان و آمریکا، فرانسه و آلمان روی خواهد داد.

انقلاب در هر یک از این کشورها سریعتر یا کندتر رشد خواهد کرد بر حسب اینکه این یا آن کشور دارای صنعتی رشد یافته تر، ثروت ملی بیشتر و توده وسیعتری از نیروهای مولده باشد بهمین جهت این انقلاب در آلمان کندتر و مشکلتتر، در انگلستان سریعتر و آسانتر خواهد بود. باضافه بر روی تمام کشورهای جهان انعکاس بزرگی خواهد داشت و نحوه تکامل آنها را بکلی تغییر خواهد داد و به آن سرعت فوق العاده خواهد بخشید. این انقلاب یک انقلاب جهانی خواهد بود و بنابراین باید یک زمینه جهانی داشته باشد."

انگلس در "تاریخچه اتحادیه کمونیستها" به این نکته بار دیگر اشاره می کند: "اتحادیه مخفی مانند محفل علنی بزودی خصلت بین المللی یافت، در درجه اول و به معنای محدود عملا به علت ملیت های مختلف اعضای آن و از لحاظ تئوریک به علت این اندیشه که هر انقلاب برای آنکه به پیروزی برسد باید اروپائی باشد" (تکیه از ما). این بود نظر مارکس و انگلس در دهه ۴۰ قرن ۱۹. در آن موقع هر انقلاب پرولتاری با مداخله مشترک بورژوازی تمام کشورهای اروپا و حتی کشورهای استبدادی فئودالی مانند روسیه مواجه می گردید و درهم می شکست. فقط تصرف قدرت دولتی در تمام کشورهای سرمایه داری اروپا می توانست بورژوازی اروپا را از پای درآورد و به پیروزی انقلاب امکان دهد. در آن زمان انقلاب پرولتاری در مقیاس اروپای متمدن ممکن بود. اما در دوران امپریالیسم که جهان میان گروههای مالی تقسیم شده و تقسیم مجدد جهان میان قدرتهای امپریالیستی مسئله زندگی و مرگ است، در زمانی که ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی تضادهای سرمایه داری را تا آن درجه بالا می برد که گروههای امپریالیستی را به رویارویی با یکدیگر و جنگهای بین المللی امپریالیستی می کشاند، در زمانی که این جنگها جبهه جهانی امپریالیسم را تضعیف می کند و امکان گسستن این جبهه را در این یا آن کشور می دهد دیگر این حکم مارکس و انگلس درست نیست. در انتظار انقلاب همزمان در تمام کشورهای سرمایه داری نشستن به معنی دست کشیدن از انقلاب است. یا به گفته لنین "به عمل متحد پرولترهای تمام کشورها اندیشیدن به معنی تعلیق سوسیالیسم به محال است" (کاریکاتور مارکسیسم).

مبداء تئوری سوسیالیسم در یک کشور واحد، قانون ناموزونی تکامل سرمایه داری در دوران امپریالیسم است. بر اساس این قانون لنین برای...

ادامه در صفحه ۱۱

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 121- Avril 2010

دانش و فن آوری بلای جان تجر و مذهب

رژیم جمهوری اسلامی که ضد دانش و دانشگاه و دانشجو و دانش آموز و دانش پژوه است فکر نمی کرد شبکه اینترنت و رسانه های مجازی و تلفنهای همراه و دوربینهای الکترونیکی بلای جانش شود. آنها همه طلسمها را بکار بردند، وردها را خواندند و به سمت ماهواره ها فوت کردند و به عبادت نشستند و از پروردگار خواستند که جرج بوش را سنگ کند و الکترونها را در سیمها و امواج را در آنتنها بخشکند ولی کارشان به جایی نرسید. دست بدامان چاه جمکران شدند و ناله در چاه سردادند که چاره چیست. از چاه تقاضای چاره کردند. چاه پاسخ داد که دعا کنید، ورد بخوانید، نماز بگذارید بروید در پشت بامها مس بکوبید، چندین بار ... ادامه در صفحه ۱۰

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساترشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمدادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس
Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany